خانه اخلاق پژوهان جوان

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

کارگاه فلسفه اخلاق ۴۲

حرف تازه تامس نیگل درباب پیشرفت اخلاقی

جناب آقای دکتر

جواد حیدری

عضو هیات علمی
دانشگاه شاهد

همراه با معرفی کتاب «اخلاق بازجویی»
توسط: هانیه علی اصغری

زمان : دوشنبه ۲۳ مهرماه. ساعت ۱۸/۳۰
مکان : قم. بلوار محمدامین(ص). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۱۰۰۰۹۱۲۷۵۴۷۳۰۷ پیامک فرمایید.

Telegram.me/EthicsHouse

www.EthicsHouse.ir

کارگاه فلسفه اخلاق . جلسه ۴۲

حرف تازه تامس نیگل در باب پیشرفت اخلاقی

دکتر جواد حیدری، دوشنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۹۷، به قلم : فاطمه زهرا مهری

چکیده

تامس نیگل در کتاب اخیر خود بر روی مفهوم پیشرفت اخلاقی کار کرده است. او این بحث را از استاد خود جان رالز گرفته که معتقد است ما به لحاظ اخلاقی در فهم نظریه اخلاق می‌توانیم پیشرفت کنیم. این پیشرفت در ایجاد یک تعادل تاملی بین دو نظریه برابرطلبی و فایده گرایی بر قرار می‌شود ، که می‌توان تمام نظریه های اخلاقی را ذیل این دو الگو صرت بندی کرد. این نگاه درست برخلاف ایده پیروان نظریه تکاملی که معتقدند سیر تکامل اخلاق در انسان او را به سمت فایده گرایی سوق می‌دهد و این نظریه بر دیگر نظریه های اخلاقی برتری پیدا خواهد کرد.

مثال همپشایر

پیش از آن که وارد اصل بحث بشویم، برای درک بهتر از مفهوم پیشرفت اخلاقی نزد نیگل از مثالی آغاز کنیم که او در کتاب اخیر خودآورده و بسیار از آن استفاده می کند.

استوارت همپشایر که یک از فیلسوفان معروف این قرن است، نقل می کند که در جنگ جهانی دوم، از طرف سازمان اطلاعاتی انگلیس مامور می‌شود تا از جاسوس دو جانبه ای بازجویی کند که متفقین موفق به دستگیری او شده بودند. رئیس نهضت آزادی بخش فرانسه به او می‌گوید که جاسوس دو جانبه در اتاق است و شما می‌توانی هر اطلاعاتی که می‌خواهی از او بگیری اما زمانی که اطلاعات را از او گرفتی ما او را تیرباران خواهیم کرد. زمانی که او به اتاق می‌رود، جاسوس به او می‌گوید که من هیچ اطلاعاتی به تو نمی‌دهم مگر این قول بدهی من را پناهنده انگلیس کنی. همپشایر که می دانست قادر به دادن چنین قولی نیست، به او چنین وعده ای نداد و اطلاعاتی هم دریافت نکرد و او هم تیرباران شد. نیگل می گوید

زمانی که من این ماجرا را برای یکی از همکارانم نقل کردم، او گفت، همپشایر بر ای این کار یک انتخاب بسیار نامناسب بوده.نیگل می‌گوید این یک مسئله‌ی واقعی است در حالی که در فلسفه‌ی اخلاق مسائل تصنعی مانند مسئله ی قطار شهری که در ادامه بیان می‌شود بسیار است و ایشان می‌خواهد از یک منظر جدید به این مسئله نگاه کند. قبل از این که وارد این بحث بشویم؛ قصد آن را داریم تا ببینم اخلاق از نظر توماس نیگل به چه معنا است؟

اخلاق در نگاه نیگل

اخلاق از نظر نیگل دارای مشخصاتی به شرح ذیل است:

الف ـ امور اخلاقی اموری عملی هستند؛ در واقع ما در اخلاق به دنبال این نیستم که ببینم کار و بار جهان چگونه است، بلکه به دنبال پاسخ این سوال هستیم که چه باید بکنیم؟ همانطور که در مثال همپشایر ما به دنبال سوالاتی از جمله این که آیا جهان غایتی دارد یا این که جهان از چه چیزی ساخته شده نیستیم؛ بلکه به دنبال مسائل عملی هستیم.

ب ـ اخلاق نه صرفا امور شخصی بلکه امور بیناشخصی هستند؛ در این صورت اخلاق صرفا نمی خواهد به ما بگوید چطور زندگی کنیم، بلکه قصد آن را دارد که بگوید در اتباط با دیگران چگونه رفتار کنیم. بنابراین اخلاق در نظر نیگل به معیار های فرعی یا رفتار های جمعی اشاره دارد که به انسان این امکان را می دهد که درباره آنچه باید انجام دهد اتفاق نظر حاصل کند. از نظر نیگل این یک تعریف حداقلی از اخلاق است.

در این صورت ما باید ببینم که استوارت همپشایر در آن لحظه چه کاری باید انجام می‌داد که همه ی ما بر روی آن اتفاق نظر داشته باشیم یعنی اگر جوابی برای سوال چه باید کرد وجود داشته باشد، این پاسخ باید برای هر کس که از موقعیت مطلع است پاسخی دست یافتنی باشد. به بیان دیگر اگر چنین معیار هایی وجود داشته باشد، هر کس به دنبال چه باید کرد همپشایر است، نتیجه ی یکسانی ارائه می‌دهد.

نیگل معتقد است ما در اخلاق با نظرگاه های فردی انسان ها رو به رو نیستیم، بلکه باید از آنها فراتر رفت و به یک عینیتی دست پیدا کرد. اگر چنین باشد هر کس همانند استوارت همپشایر مثال ما، پاسخ رفتارش را نه فقط برای خودش بلکه باید برای دیگران هم توجیه کند. بنابراین نتیجه این می‌شود که جست وجو شناخت های اخلاقی، جست و جو مبنای داوری های عینی هستند.

پس ما از دو نظرگاه عینی و فردی به عالم نگاه می‌کنیم. در نظرگاه فردی، تکثر حاکم است و هر کسی از یک منظر به عالم نگاه می‌کند، ولی در نگاه عینی ما به نظرگاهی رسیدیم که برای همه عالم دست یافتنی است و ما باید در اخلاق از منظر فردی به منظر عینی برسیم تا بتوانیم اختلافات میانمان را حل کنیم. در نهایت نیگل صراحتا بیان می‌کند، اخلاقی که نتوانیم آن را از حوزه فردی به یک چهارچوب عینی برسانیم، پذیرفتنی نخواهد بود.

از این رو ما در حوزه ی شناخت هم دو بخش داریم: الف ـ شناخت نظری، ب ـ یک شناخت عملی. شناخت نظری مربوط به حوزه ی علم است. ما در حوزه علم نیز از قاعده گفته شده پیروی می‌کنیم. در علم هم ما از نگاه فردی شروع می‌کنیم و به یک نظرگاه عینی می‌رسیم با این تفاوت که امور نظری فقط با امور عقیدتی سر وکار دارد، در حالی که امور عملی اگر چه امور نظری هم در آن دخیل است ولی ما در آن با مسئله ی مهمی به نام **همگرایی انگیزشی** سر و کار داریم. و این مهمترین مبحث اخلاق به تعبیر نیگل است که در کتاب *امکان دیگر گزینی* هم آن را اثبات کرده است. اخلاق باید رشد خودش را از طریق رشد انگیزه ها و انگیزش ها پیش ببرد و نه فقط صرف باور ها و عقاید. چرا که امیال شخصی ما بسیار فردی و متعارف و غالبا هم شدید است. حال این سوال را پیش می‌آیدکه آیا عینیت هم در اخلاق مانند ریاضیات یا منطق ممکن است یا خیر. لذا نیگل معتقد است، در تاریخ تفکر اخلاقی، چهار متفکر مهم هستند که قصد داشتند ما را به همگرایی انگیزشی برسانند. ما برای فهم معنای پیشرفت اخلاقی، به بررسی اجمالی این چهار فیلسوف خواهیم پرداخت.

در نظرگاه فردی، تکثر حاکم است و هر کسی از یک منظر به عالم نگاه می‌کند، ولی در نگاه عینی ما به نظرگاهی رسیدیم که برای همه عالم دست یافتنی است و ما باید در اخلاق از منظر فردی به منظر عینی برسیم تا بتوانیم اختلافات میانمان را حل کنیم.

همگرایی انگیزشی از نگاه چهار فیلسوف

۱ـ نیگل اولین متفکری که به طور جدی به دنبال همگرایی انگیزشی بود را هابز می‌داند. استدلال اخلاقی هابز برای رسیدن به همگرایی ساده است. او معتقد است برای این که به همگرایی برسیم باید به دو انگیزش در انسان ها توجه کنیم که اتفاقا موجب تناقض در بشر می‌شوند. این دو عبارتند از نفع شخصی و میل به بقا یا گریزانی از مرگ. اگر ما به این دو انگیزش تکیه کنیم، می‌توانیم اختلافات باقی مانده خود را حل کنیم. در واقع برای حل اختلافاتمان هیچ انگیزه ای بالاتر از این دو وجود ندارد. محتوای اخلاقی در نزد هابز پیروی از آن قواعدی است که به نفع همگان است. پس از آنجا که همه انسان ها به دنبال نفع

شخصی خود هستند با برقرار سیستمی که همه در آن نفع می‌برد به این خواست خود پاسخ می‌دهند. مانند مثال رد شدن از چراغ قرمز که ادموندگتیه[1] مطرح می‌کند، گرچه نفع شخصی هر کس در آن است که چراغ قرمز را رد کند ولی اگر همه بخواهند نفع شخصی خود را پیش ببرند، منجر به ضرر همگانی می شود. اما ایراد بزرگ این محتوای اخلاقی نزد هابز نداشتن ضمانت اخلاقی است، او برای حل کردن این مسئله دست به دامان لویاتان[2] یا قدرت حاکمیت می‌شود که با آن سیستم جزا و پاداش خود جلوی عبور از خط قرمز ها را می‌گیرد. نیگل می‌گوید اگر چه این سیستم در سیاست و قدرت کارساز بوده ولی اشکالاتی به آن وارد است که او این اشکالات را در کتاب *امکان دیگر گزینی* خود توضیح داده است. با این حال، نمی‌شود از قوت و کاربردی بودن این نظریه غافل شد. به همین خاطر هستند افرادی که همچنان معتقدند مهمترین فیلسوف سیاسی تاریخ فلسفه غرب هابز است چرا که نظریه او به جهت عملی بودن و قدرت سرآمد است.

۲ـ نظر بعدی برای جان لاک است که رابرت نوزیک (از فیلسوفان معاصر) نیز پیروآن بود. لاک برای این که اختلافات انگیزشی میان انسان ها را رفع کند به دو اصل متوسل شد. الف ـ قاعده ی زرین است و ب ـ قاعده ای که از روحیه دینی او بر می‌خیزد با ای عنوان که همه در پیشگاه خداوند برابریم.

ابتکار لاک در قاعده زرین که او را از دیگران متمایز کرد این بودکه او تخیل ما را فعال کرد و گفت بیاید خودمان را جای دیگری بگذاریم. با این نگاه ما می‌توانیم به یک همگرایی برسیم و این استدلال مستقیما از ما را دعوت می‌کند تا بتوانیم موقعیت دیگری را تصور کنیم. این استدلال برای اولین بار در تاریخ تفکر اخلاق نمونه ای بود از توسل به شهود[1]در تفکر اخلاقی. در واقع همانطور که ما در علوم تجربی به مشاهده و در منطق به بدیهیات تکیه می‌کنیم در تفکر اخلاقی هم می توانیم به شهود تکیه کنیم. نتیجه این نوع تفکر در سیاست و در اخلاق بسیار چشم گیر بوده و هدف آن این است که اخلاق ما را ملزم کند به همه ی انسان ها یک مقام و شان برابر اهدا کنیم که این شان برابر ما را به یک چیز می‌رساند و آن این که همه مصون از تعرض می‌شویم. این جا است که به مفهوم حق[2] می‌رسیم. لاک معتقد است حق به معنای مصونیت از تعرض یا عدم مداخله است به این معنی که همچون حصاری دور هر فرد کشیده می‌شود تا آن را در مقابل دیگران اعم از دولت یا فرد حفظ کند. در نگاه لاک حق ها پدیده های قراردادی نیستند که ابزاری برای اهداف دیگر باشند، بلکه خود آنها فی نفسه حائز اهمیت هستند.

1-Edmund Gettier
2- Leviathan
1- intuition
2- right

۳ـ دیوید هیوم، فیلسوف سومی است که نیگل به آن اشاره می‌کند. از معاصرین او می‌توان جرمی بنتام و جان استوارت میل را نام برد. اگرچه همواره بنیان گذار فایده گرایی را بنتام و میل معرفی می‌کنند، اما رالز در کتاب تاریخ فلسفه اخلاق و نیگل در کتاب افسانه مالکیتش اصرار دارند، اولین کسی که فایده گرایی را بنیان نهاد دیوید هیوم بوده است. در بین معاصرین نظریه فایده گرایی دیوید هیوم بسیار طرفدار دارد و به یک معنا می‌شود گفت تمام کسانی که از اخلاق تکاملی دفاع می‌کنند به این نظریه ارجاع می‌دهند.

هیوم معتقد بود برای این که همگرایی انگیزشی را در میان انسان ها داشته باشیم باید الف ـ حس دین خواهی و ب ـ دغدغه بیطرفانه را فعال کنیم.

فایده گرایی هیوم را می‌توان از سنخ فایده گرایی قاعده محور و نه عمل محور دانست. طبق نظر هیوم حق مالکیت و تکالفی که نسبت به پیمان ها داریم، با نقشی که در به روزی انسان ها دارند و یا به عبارت دیگر با فایده ای که در زندگی دارند توجیه می‌شوند. بنا بر نظر هیوم (فایده گرای قاعده محور) می‌توان از تمام اموری که در زندگی انسان هست دفاع کرد.

نیگل در مقایسه ای بین هابز و هیوم می کند به این نکته اشاره می‌کند که هیوم مبنای انگیزش اخلاقی را دین خواهی و دغدغه ی بی طرفانه می‌دانست، در حالی که مبنای انگیزش برای هابز نفع شخصی و میل به بقا بود. بعد از این مقایسه ای بین لاک و هیوم صورت انجام می دهد، هیوم معتقد بود که حق ها بر اساس فایده توجیه می‌شوند، در صورتی که لاک می‌گفت حق ها بنیادین هستند و بر اساس هیچ چیز دیگری توجیه نمی‌شوند.

هیوم برای دفاع از فایده گرایی، که با بیشترین فایده برای جامعه نزد او تعریف شده بود و بعد ها جان استوارت میل از آن به عنوان بیشترین شادکامی برای بیشترین افراد یاد کرد، به سراغ داده های علوم تجربی رفت و با محاسبات کمی ما را به این نتیجه یعنی فایده گرایی می‌رساند.

۴ـ آخرین فیلسوف کانت است که از معاصرین آن می‌توان به رالز، نیگل، دورکیم، تیم اسکنل اشاره کرد. نیگل می‌گوید، کانت بر روی امر مطلق تمرکز می‌کند و برای امر مطلق کانت دو تفسیر بیان شده است. الف ـ کاری که انجام دادن آن به منزله ی مجوزی برای اجرای آن نزد همگان باشد. ب ـ انسان ها را غایت بدان و نه ابزار.

بررسی مفهوم پیشرفت

نیگل نظریه هابز را در دسته نظریات subjective قرار می‌دهد به این علت که نظریه‌ی او بر روی انگیزه های فردی تمرکز دارد و فاقد عینیت است. از این رو نظریه او را از اخلاق کنار می‌گذارد و آن را اخلاقی نمی‌داند. بعد از آن لاک را با کانت ادغام می‌کند و ادعا می‌کند تمام شهود های اخلاقی ما بر روی دو شهود استوار است. اول شهودی که مبتنی بر سنت فایده گرایی است که همگان را برابر لحاظ می‌کند و دومی از سنت کانتی است که در آن ارزش هایی وجود دارد که مستقل از فایده است و هیچ کس نمی‌تواند برای بیشتر شدن فایده جمعی آن را نقض کند. بنابراین حق آزادی برابر، حق رفتار برابر، حق مصونیت از تعرض، فرصت برابر،... جز اصول اساسی اخلاق هستند که نمی‌توانند ابزاری برای فایده جمعی باشند. بر این اساس ما دو الگوی عمده در اخلاق داریم که تئوری های اخلاقی را ذیل آن می‌توان دسته بندی کرد. الف ـ الگوی همدردی جمعی که برای یک ناظر دلسوز بی طرف است، ب ـ الگوی همزاد انگاری فردی. در الگوی اول ما یک ناظر بی طرف و دلسوز داریم که در شاد کامی و تلخ کامی همه ی افراد روش یکسان دارد و آن روش بیشینه سازی شادکامی نسبت به تلخ کامی است.

ب ـ الگوی همزاد انگاری فردی است که در آن کسی را تخیل می‌کند که به جای این که بیرون فرد باشد، خودش را با تک تک افراد همزاد می‌انگارد و تعارض منافع آنها منجر مسئله‌ی اخلاقی در ما شده است. روش ما در این جا بر خلاف گونه‌ی اول که جمعی و بیشینه‌سازی بود، الویت نیازها است. نیگل مثال‌های زیادی در کتاب *افسانه مالکیت* که مربوط به سیاست‌گذاری عمومی است در این زمینه می‌زند، برای نمونه می‌گوید وزارت بهداشت یک بودجه محدودی برای پژوهش دارد که یا می‌تواند آن را صرف تحقیق درباره‌ی کرم مرطوب کننده کند که اگر جواب بدهد مورد نیاز عده‌ی بسیار زیادی از انسان ها است (بیشینه سازی) یا صرف تحقیق برای علاج سرطان ریه کند که اگر چه در کل جهان حدودا پانصد هزار نفر درگیر آن هستند ولی بقای یک انسان به آن بسته است (اولیت ها). در این وضعیت کدام را باید ترجیح داد؟ یا در مثال دیگر آیا باید این بودجه ی محدود را صرف شیرخشک بچه ها کرد یا صرف بیمارانی که شاید ۴ یا ۵ سال بیشتر دوام نیاورند؟

نیگل نظریه هابز را در دسته نظریات subjective قرار می دهد به این علت که نظریه‌ی او بر روی انگیزه‌های فردی تمرکز دارد و فاقد عینیت است. از این رو نظریه او را از اخلاق کنار می‌گذارد و آن را اخلاقی نمی‌داند.

مثال دیگری که نیگل می‌زند این است که فرض کنید شما دو بچه داشته باشید، که یکی از آنها شاد و سر حال است و دیگری مریض و معلول است. اگر بیرون شهر بمانید آن بچه ای که شاد است می تواند بازی

کند و خوشحال باشد ولی اگر داخل شهر بیایید به این علت که وضع مالی خوبی ندارید، اگر چه در یک محله ی شلوغ و یک خانه نامناسب زندگی می‌کنید ولی می‌توانید بچه ی معلول خود را تحت آموزش قرار بدهید تا بعد از مرگ شما بتواند زندگی مستقلی داشته باشد. نیگل می‌گوید از آنجا که خود من برابری طلب[1] هستم اگر ۴ بچه سالم داشتم و یک بچه معلول باز هم بر اساس اولویت ها در شهر زندگی کردن را انتخاب می کردم. پس ما با دو نوع رویکرد در اخلاق رو به رو هستیم. الف ـ هر کدام از ما دسترسی به بخشی از خوب و بد امور دارد و آن لذت و درد است. ما با لذت و یا دردی که در خود حس می‌کنیم می توانیم امری را که برای دیگری هم لذت آور یا درد آور بفهمیم. ب ـ رویکر دوم می گوید انسان ها موجودات مستقل و خود مختار هستند و این خود مختاری آنها حائز اهمیت است و نه حساسیت آنها به لذت و درد بر خلاف رویکر اول که انسان ها در آن موجوداتی لذت جو بودند. اخیرا نظریه پردازان تکاملی در حوزه زیست شناسی، عصب شناسی،... ظهور پیدا کردند، مانند دانیل کانمن[2] با کتاب *تفکر تند و کند* و یا جاناتان هایت[1] که کتاب های متعددی در این زمینه دارد. این افراد از نظریه فایده گرایی دفاع می‌کنند و پیش بینی می‌کنند هرچه به سمت آینده حرکت می‌کنیم نظریات فایده گرایانه از مقبولیت بیشتری برخوردار می‌شوند. این افراد معتقدند انسان ها هر چه جلوتر می‌روند به سمت بیشینه سازی فایده می روند(تبیین تکاملی فایده). نیگل معتقد است که اگر این نگاه غالب بشود نه تنها اکثر چیز های ارزشمند از بین می‌رود، بلکه مهمترین و فرودست ترین افراد جامعه هم ممکن است در این نوع تفکر له بشوند چرا که اگر فایده گرایی را قبول بکنیم چیزهایی مانند مرگ انسان مفروض گرفته می‌شود. در مثال قطار شهری، ما قطاری را داریم که اگر به سمت جلو حرکت کند ۵ نفر کشته می‌شوند و اگر از مسیر منحرف شود یک نفر ، فایده گرایی مرگ یک نفر را به مرگ پنج نفر ترجیح می‌دهد. در اینجا نیگل ارجاع می دهد به خانمی به نام فرانسیس کام[2] که می‌گوید فایده گرایی پیشاپیش مرگ هر یک از ما را مفروض گرفته است در صورتی که در الگوی دوم که انسان ها خود مختار هستند و نباید قربانی منفعت جمعی شوند، حیات هر انسان فی نفسه مقدس است. در این نگاه حتی کسی که از کشتن پنج نفر اجتناب کرده و یک نفر را کشته باز هم کار درستی انجام نداده است. می‌توان گفت در فایده گرایی ما با مفاهیمی مثل خوب و بد و پیامد ها سر و کار داریم درحالی که در نگاه دوم ما به فعل درست و نادرست وسیاست ها توجه می‌کنیم.

نکته ی دیگر این که نیگل به تبع دوست و همکار خود رونالد دورکین[3] تفکیکی بین دو واژه ethics و morality قرار می‌دهد. او ethics را برای پاسخ به سوال چگونه باید زندگی کرد؟ و morality را برای

---

[1] Jonathan Haidt
[2] Francis Kim(?)
[3] Ronald Dworkin

سوال چگونه باید با دیگران مراوده کنید موجه می‌داند. بر این اساس چیزهایی که مربوط به روابط دوستانه است در حوزهethics جایی می گرد ونهmorality.همانطور که نیگل در بعضی از گفته هایش مشخصا در حوزه morality و اعمال و سیاست ها بحث می‌کند و نه ethics. اما میتوان گفت مناقشه برانگیز ترین بحث ها در حوزهmorality هستند که عمده توجه نیگل را نیز به خود اختصاص داده اند.

چند نکته

۱ـ تفاوتی که رالز و پیروانش با گنسلر و امثال آن دارند این است که اینها به تبع رالز اخلاق را محتوایی یا substantive می دانند بر خلاف گنسلر که اخلاق را formal یا صوری می‌داند و بیشتر به فرااخلاق اهمیت می‌دهند تا خود اخلاق. رالز و پیروان او معتقدند اگر به محتوا اهمیت بدهی بیهوده ترین بحث برای شما meta ethics است. همانطور که فیزیک با دور شدن از متافیزیک توانست پیشرفت کند اما متافیزیک هنوز درگیر موضوعات ۲۵۰۰ سال پیش خود است، ما نیز باید ethics را از meta ethics جدا کنیم تا اخلاق رشد کند چرا که اخلاق یک موضوع خود بنیاد است. به همین علت است که نیگل در یکی از کتاب های خود بیان می‌کندکه ما سه علم بنیادین داریم : ethics، science، mathematics. این جا مهمترین چیز آن است که اخلاق به علمی مستقل تبدیل می‌شود که موضوعات عملی مانند چه باید کرد را؟ بررسی می کند.

۲ـ در ایران عموم کسانی که وارد فلسفه اخلاق می‌شوند به سمتmeta ethics می‌روند در صورتی که می‌توان ادعا کرد بحث ها در فرااخلاق فیصله نابخش است. دورکین که بسیار مخالف نگاه فرمالیستی است برای مثال می‌گوید اگر یک خانومی درگیر مسئله ی سقط جنین بود سه نظریه را پیش روی خود می‌بیند، اول این که سقط جنین واجب است، دوم این که سقط جنین جایز نیست و سومی این که مجازی سقط جنین انجام بدهی یا ندهی. در صورتی که اگر به قائلان فرااخلاق این مسئله را مطرح کنی ابتدا از تو می‌پرسد آیا خوب و بد وجود دارد، اگر وجود دارد آیا در ذهن تو است یا در بیرون است، اگر بیرون است کجا است،... که همه ی این ها انحراف از بحث است و هیچ پاسخی به آن زنی که منتظر است تا ببیند چه کاری باید انجام دهد نمی دهد.

۳ـ نیگل معتقد است زندگی خوب سه ویژگی دارد: الف ـ زندگی خوش(بیشتر در حوزه رابطه فرد با خود او است)، ب ـ زندگی درست(رابطه فرد با دیگران است) که اخلاق به آن ها می پردازد، ج ـ روحیه دینی(که رابطه ی فرد با کیهان است) که البته این جا نقدی هم می‌کند به فلسفه های سکولار و می‌گوید هیچ یک از فلسفه های سکولار به روحیه دینی ما پاسخ ندادند این درحالی است که خود نیگل آتئیست

است ولی یکی از مدافعان روحیه دینی است و آن را از سه جزئی می داند که ما را به زندگی ایدئال می رساند. او به این مطلب در مقاله ی خود با عنوان فلسفه سکولار و روحیه دینی پرداخته است.

نتیجه

بنابراین پیشرفت اخلاقی بر خلاف آنچه متفکرین نظریه تکاملی می‌گویند، آن نیست که یک نظریه غالب بشود و نظریه های رقیب را کنار بزند. بلکه پیشرفت اخلاقی با دادوستد بین دو الگوی گفته شده یعنی فایده گرایی (Utilitarianism) و برابر طلبی حاصل می‌شود. غلبه ی هر یک از این ها ما را از اخلاقی زیستن دور می‌کند؛ همان‌طور که در نظام کمونیستی و نظام نازی با غلبه رویکرد فایده گرای بشریت شاهد بدترین فجایع انسانی بود. به همین علت طبق نظر رالز همواره باید بین این دو نگاه یک تعادل تاملی برقرار باشد تا ما را به پیشرفت اخلاقی برساند.

کلید واژگان: پیشرفت اخلاقی، برابری طلب، فایده گرایی، نظریه تکاملی، رالز، هیوم